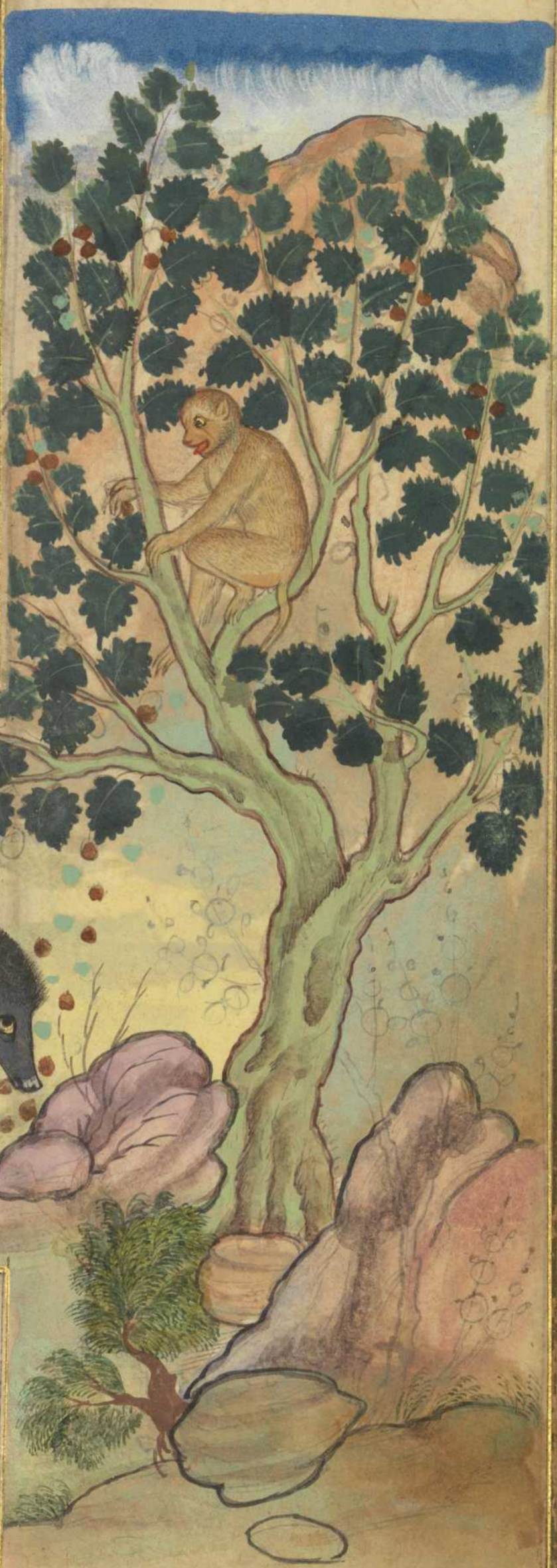


حالی انفعالی که مست از قصور اسباب مهمانیت **مصحح** زحمت بود در ویش را بیکه چو همان ^{رسد}
 خوک گفت حالا از راه میرسم و ما حضری که باشد اشقیاق تمام مست تکلف کن و آنچه
 داری بیا و پوزینه درخت آنچه بنفشاند و خوک باشتهای کامل بخورد تا بر درخت در زمین
 چیزی نماند روی پوزینه آورد که امی میزبانان گرامی منور استند در التماس است و
 نفس حریص از غذای در اضطراب درخت دیگر بنفشان مرار من منت خود کردن
 پوزینه طوعاً و کرهاً درخت دیگر بنفشاند و باندک وستی نموده آن اثری نماند خوک بدست
 اشارت کرد پوزینه گفت ای همان عسیر ز رسم مروت فرو مگذار آنچه نثار تو کردم بجا مروت
 من بودم دیگر قوت ایشار کردن نیست **مصحح** زین پیش گرم نمی توان کرد خوک غضب
 شد و گفت این پیشه مدتی در تصرف تو بود که حالی بمن متعلقش پوزینه جواب داد که غضب
 کردن ملک دیگری شومست عاقبت تغلب دستور ناپسندیده و مذموم از سر جهاد بگذرد



و دست از ظلم و ستم بازدار که از زدن ضعیفان نتیجه خوب ندهد و بر جانیدن بکسیان را
 نمره نیکوندهد **بیت** که بدندانش کز دل خون گینی در دندانت بگیرد چون گزی
 خوب را بدن حرارت خشم پشتر شد و گفت من حالی ترا ازین درخت بزرارم و آنچه نثار باشد
 در کانت کنم پس بدخت پوزینه را بزرافکنند هنوز بر پسر شاخ اول فراز نکرده شاخ شکست
 و سرنگون در افتاد و روی بدوزخ نهاد و این مثل رای آن آوردم تا بدانی که قوتی و میوه دیگران

مصحح در باره
 ۱۱۶

۱۱۶